اعوذبالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

تلمیذ: از شما در مورد بیلیارد و پاسور سوال کرده بودند شما فرموده بودید اگر در عرف از قمار بودن خارج بشود اشکالی ندارد آیا می شود شطرنج هم همین حکم را دارد؟

استاد: برای شطرنج نص داریم، «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام اللَّاعِبُ بِالشِّطْرَنْجِ مُشْرِك وَ السَّلَامُ عَلَى اللَّاهِی بِهِ مَعْصِیةٌ»[1] موضوعاتی که در زمان شارع آن موضوعات وجود خارجی نداشته، فقط خود عرف آن موضوعات را وسائطی ایجاد کرده و داخل در تحت عناوین کلی قرار داده، آنها از تحت آن عناوین اگر خارج بشود حکم همان اباحه پیدا می‌کند، مثلًا یکی از موضوعات مساله استعمال دخان است، استعمال سیگار و امثال ذلك، تنباکو و اینها در زمان شارع نبوده و طبعاً حکمی هم ندارد، حکمی که برایش مترتب می‌شود بلحاظ عنوان ضرر است، حالا اگر فرض کنید یك سیگاری درست کنند که بگویند ضرر ندارد، خب طبعاً حرمت هم ندارد ما چیزی به نام سیگار کشیدن در زمان شارع نداشتیم، یا اینکه اگر هم بوده در همان زمان خب آن هم منوط به ضرر بوده و داریم مثلًا چیزهایی که در آنجا ملاك، ملاك ضرر است فرض کنید که موضوعاتی که احکام در آن در زمان شارع بار شده و آن احکام اختصاص به زمان شارع دارد، مثل فرض کنید حرمت بیع نجس مثل دم و امثال ذلك که این حرمت متعلق به دم، بلحاظ عدم استفاده الّا با همان حیثیت نجاست خودش، که طبعاً در این زمان این عنوان عدم استفاده برگشته و عنوان دیگری پیدا کرده و وقتی که عنوان دیگری پیدا بکند در این صورت معامله بر او جایز می‌شود مثل همان کلب هراش که این خرید و فروشش حرام است ولیکن همین کلب وقتی که به صورت کلب معلَّم در بیاید و یا کلب حارس و کلب صید، این همان کلب است ولی حلال می‌شود و مهم این است که بواسطه کلب صید شدن نجاستش از بین نمی‌رود، نه اینکه حالا چون کلب معلَّم و صید و حارس اینها شد دیگر حالا طاهر است، همان نجاست باقی است و همان آثار روحی و نفسی مترتب بر آن باقی است، در منزلی که باشد ملائکه نمی‌آیند، لذا فرض کنید باید گوشه حیاط گذاشت و نباید آن را در محیط ساختمان آورد، حتی اگر عکسش هم باشد عکس کلب و اینها اگر در جایی باشد ملائکه نمی‌آیند، ولی در عین حال خرید و فروشش جایز است، معلوم است مساله حرمت به نفس نجاست من حیث هی هی بر نمی‌گردد، چون

---

[1] مستدرک الوسایل ج ۱۳ ص ۲۲۳

نجاستش از بین نرفته، به عدم انتفاع از عین برمی‌گردد حالا عدم انتفاع تبدیل به انتفاع شده، انتفاع عقلایی، الان اگر خون نباشد خب یارو در بیمارستان می‌میرد، سابق که عمل جراحی نبود، فرد می‌مرد، فرد آپاندیسیت می‌گرفت می‌مرد اما حالا که جراحی‌اش می‌کنند هموگلوبینش هم پایین است خون باید تزریق بشود خب در این صورت تلف می‌شود و این مساله خود عنوان را متحوِّل می‌کند، عنوان عدم انتفاعی که آن عدم انتفاع آن تبدیل می‌شود به انتفاع، همین‌طور مساله، مساله الکل است در مساله الکل در زمان سابق الکل خب همان خمر است، منتهی درصدش تفاوت می‌کند، اینها مختلف است خصوصیاتش و درصدش تفاوت دارد چهل درصدی داریم، سی درصدی داریم، بیست‌درصدی داریم و اینها را شما بهتر می‌دانید، بحث خمر و میزان درصد الکلش است که چیست؟ خلاصه اینها تفاوت می‌کند، خب شارع که این خمر را حرام کرده بواسطه الکلش حرام کرده، نه بواسطه آن جزء دیگر، لذا اگر شما از خمر آن سی‌درصد الکل را بگیرید، خب این خمر نیست، یك مایعی است مثل بقیه مایعات، شما اگر رفتید الان در آزمایشگاه و خمر را بردید و الکلش را جدا کردید بقیه‌اش چیست؟ شربتی است شیرین یا تلخ؟

تلمیذ: تلخ است.

استاد: شاید تلخی‌اش هم مال الکل باشد، حالا اگر رفتند و الکلش را آمدند از آزمایشگاه برداشتند حکم ثانوی دارد، حالا اگر بگویید آقا این قبلًا الکل داشته و الان ندارد، این الان هذا امرٌ آخر، اگر خون را در آزمایشگاه پلاسمایش را بیرون کشیدید و جدا کردید حالا خیلی مصارف دارد، این نجس نیست، این دیگر خون نیست خونی که فقط اجزایش را جدا بکنند، گلبول سفیدش را جدا بکنند، پلاسمایش را جدا بکنند، ترکیبات دیگرش را جدا بکنند هرکدام از اینها برای خودش نجس نیست بله این اگر با هم ترکیب بشود می‌شود دم و آن نجاست بر آن بار می‌شود، لذا خود پلاسمای تنها را شما می‌توانید بفروشید، خرید و فروش آن اشکال ندارد دیگر دم به حساب نمی‌آید این مجموعه من حیث المجموع این دم به حساب می‌آید، الکلی که الان هست الان الکل یکی از مصارف ضروری است، مخصوصاً آن الکل انگورش که می‌گویند مصارف طبی دارد، که آن میزان خالصی‌اش بیشتر از همه است در عمل جراحی، الکل انگور استفاده می‌شود، آن الان فی حد نفسه خرید وفروشش بلا مانع است، من سابق یادم است وقتی که با مرحوم پدرم می‌رفتم بچه بودم، شش یا هفت ساله بودم داروخانه وقتی ایشان می‌رفتند، داروخانه به اسم آقای جوهرچی بود، خدا رحمتش کند، خیلی آدم خوبی بود، سرچشمه، آن خیلی آدم بسیار متدین و بسیار مرد چیزی بود، پولهایی که از الکل و اینها بود در یک جعبه می‌گذاشت که با پول داروهای دیگر قاطی نشود، آن وقت ایشان مرحوم پدرم یادم است، او هم می‌دانست وقتی که مثلًا الکل می‌گرفتند چون آمپول می‌زدند، ایشان می‌گفتند: در ازای شیشه الکل پولش را می دهم، این

پول مال شیشه است، این فقط یک جهت برای چیز بود توطین نفس بود والا کسی در ازای شیشه یک دفعه سی‌تومان نمی‌دهد، شیشه که دو ریال است، نمی‌آید سی تومان پول بدهد یا الان قیمتش باید بالا رفته، وقتی گوشت کیلویی ده هزارتومان می‌شود لابد الکل هم چند هزار تومان شده، شیشه پلاستیکی شیشه که هست مثلًا قیمتش ده تومان است، من سه هزار تومان می‌دهم و می گویم پول شیشه است، این می‌گوید درست است نه نیازی به این چیزها نیست، خود پول در مقابل الکل چه اشکالی دارد، آن الکل در آن موقع حکمش، حکم عدم انتفاع بود و بر اساس عدم انتفاع شارع این حکم را مترتب کرده، حالا همین خاک را، خاک طاهر است یا نجس است؟ طاهر است شما خاک را بردارید بفروشید، معامله باطل است، چون عدم انتفاع است شما یک کیلو خاک را ببرید آقا یک کیلو خاک را بخر ولی همین خاک را می‌خواهید بردارید بریزید در باغچه، معامله اشکال ندارد، خاکی که برای باغچه است تا خاکی که شما همینطوری بخرید دوتا است، دو حکم دارد در حالی که هردو یکی است، یکی عدم انتفاع محلله و عقلایی، یک هم عدم محلله و عقلایی است و هیچ تفاوتی هم نمی‌کند، لذا شرط برای صحت معامله، شرط، شرط معامله مساله قیمت داشتن و ارزش داشتن عقلائیه است، یعنی وقتی که شارع معامله را امضاء می‌کند، این امضاء شارع بر اساس سیره عقلائیه است که عقلا بنا را در تعامل عوض و معوَّض بر ارزش مالیه قرار می‌دهند، و بنده خودم می‌خواهم نسبت به این چوبی که در آن گوشه مدرسه هست من می‌خواهم به او ارزش مالیه بدهم و آن را همینطوری به ده هزار تومان به شما بفروشم، معامله باطل است، معامله صحیح نیست و ارزش ندارد، چوب چه ارزشی دارد، ارزشی که بنای عقلا بر آن مترتب نیست از طرف شارع این هم ممضی نیست مگر اینکه در همین در یک وقت دیگر یک ارزش دیگری پیدا بکند، آلات قمار خب این خرید و فروشش حرام است چرا؟ چون انتفاع عقلائیه بر این آلات قمار مترتب نیست، نفع عقلا نه اینکه عقلا در اینجا قائل به انتفاع از آلات نیستند، نه هستند بنای عقلائیه‌ای که مترتب بر امضاء شارع است، این بنا منظور است نه سیره عقل عقلای مِن حیث أنَّهم عقلاء، بدون لحاظ شرعیت و اباحه شرعیه، یعنی عقلاء متشرِّع در اینجا، در این سیره مدخلیت دارد، نه عقلاء غیرمتشرِّع، مثل عقلای یهود و نصاری و کمونیست، ملحدین و امثال ذلک، اینها عقلای غیرمتشرِّع هستند و بنایشان بر آن استفاده است حالا گوشت خوک را می‌خورند و بنایشان بر این است، الکل هم مصرف می‌کنند و بنایشان بر این است، قمار و همه چیز را دارند و بنایشان براین است، اصلًا زندگیشان بر قمار و این حرفها می‌گذرد، خب این سیره عقلائیه که ممضی شارع نیست، سیره عقلائیه مبتنی بر امضای شرع یعنی نه خود سیره در آن رضای شرع باشد، که در اینجا دور لازم بیاید که خود مشروعیت سیره عقلائیه مبتنی بر امضای شارع باشد و این امضای شارع و حکم شارع مبتنی بر سیره عقلائیه باشد، سیره عقلائیه در ظرف شرع منظور من است، نه مبتنی بر رضای شارع که رضای فعلی در آنجا مورد لحاظ باشد، نه آن نیست سیره عقلائیه در ظرف شرع، این سیره عقلائیه مورد رضای شارع است مگر

اینکه در آنجا خلاف و استثناء در آنجا مساله جور دیگری باشد، پس در آن مواردی که شارع خودش فی حد نفسه حکم خاص نیاورده، ولی بنای عقلا در آنجا بر اجرای این رویه است شارع آنجا را امضاء می‌کند، وقتی که در زمان شرع، شارع نگاه می‌کند به بنا و سیره عقلائیه می‌بیند برای الکل این عقلا چیزی را چیز نمی‌کنند رویه عقلائیه قابل انتفاع وجود ندارد، وقتی ندارد این از آن طرف رویه وجود ندارد، از آن طرف نمی‌دانم مفاسد برایش مترتب است حکم حرمت می‌کند، ولی همین سیره عقلائیه در ظرف شرع ما الان نگاه می‌کنیم برای استفاده غیراکل، غیرشرب برای استفاده غیرشرب اینها روش عقلی دارند، خب شارع هم که می‌گوید ما که نمی‌خوریم، برای استفاده‌های دیگر چیز بکنیم بکار ببریم خب محذور آن مفسده که در آن موقع مترتب بر شرب بود، خب الان نیست، آن موقع مفسده مترتب بر شرب بود همان موقع اگر پزشکانی پیدا می‌شدند و بعد این قضیه را که می‌گویند: خارجی‌ها الکل را کشف کردند، این قضیه اینجور نیست مال رازی است، رازی الکل را کشف کرد، نه خارجی‌ها، اگر همان موقع حتی می‌گویند این قضیه مربوط به امام صادق است، این قضیه برگشتش به جابربن حیان است که آن در کتابش دارد که کیفیت استخراج الکل و راه پاک کردن جسوم و اینها را حضرت صادق به او فرمودند در آن قضیه چیز است و بعد هم شنیدم که یک محلی کشف شده در کوفه که شنیده بودم که فضای خیلی وسیعی است که اینجا دیدند مال این آزمایشگاه جابربن حیان بوده، الان نمی‌دانم که این به چه صورت است ولی این را من سالها پیش شنیده بودم که یک همچنین چیزی است و زیر زمین بوده و این را الان محفوظ نگه داشتند، آن سیره عقلائیه در آن موقع اجازه انتفاع به غیرشرب را نمی‌داد، چون عقل در احکام انشائی خود، عقل بر اساس تجربه عمل می‌کند و تجربه در آن موقع، این نتیجه را در اختیار عقل قرار نداده بود، که این نفع غیر شرب را از این خمر یا از این الکل بتواند استنتاج کند، که بر اساس این نتیجه عقلائیه و عرفیه، نتیجه عقلائیه بتواند حکم به اباحه تصرف را بکند و منتظر جواز شرع باشد که از نظر شرع در اینجا چه حکمی برای این مساله آمده است، من بواسطه تجربه، این نفع بدون شرب را در این قضیه من این نفع را استنتاج کردم و انتزاع کردم و این نفعی را که من انتزاع کردم با آن مفسده‌ای که شارع آن مفسده را علت برای ترتّب حکم قرار داده است با او منافاتی ندارد، آن مفسده به جای خودش برگشتش و این نفع برگشتش به استعمال خارجی، شارع که نگفته حتی دست زدنش هم حرام است نه آقا همین جوری فرض کنید اصلًا خمر را برمی‌دارید می‌آیید یک جا می‌ریزید خب این چه اشکال دارد، آدم می‌رود یک جا می‌ریزد شما که می‌خواهید خمر را یک جا خالی کنید خب اینجا خالی کنید اینجا هم ضد عفونی می‌شود این که اشکال ندارد، وقتی که این حکم از ناحیه عقل برایش آمد طبعاً شارع هم آن مفسده را نمی‌تواند او را مورد لحاظ قرار بدهد، لذا این مساله بر می‌گردد به حلیت، حلیت در این مورد، حکم بیع هم مترتب بر این می‌شود، حکم بیع هم مترتب بر حلیت می‌شود لذا اگر فرض کنید یک شخصی نتوانست به الکل دسترسی پیدا کند، می‌تواند حتی خمر را برای

ضد عفونی می‌تواند بگیرد اشکالی ندارد، چون مقصود از خمر در اینجا خود همان استعمال غیرشرب در اینجا هست، در عین اینکه آن نجاست به حال خودش باقی است، نجاست به حال خودش باقی است، آن آثار به جای خودش باقی است، آن آثار مترتب بر نفس که فقط صرف یک تجویز معامله در اینجا محقق می‌شود فقط همین، صرف تجویز معامله و رعایت کیفیت استعمال در این خصوص و این مورد و نظایر اینها خب خیلی زیاد است که این را انسان بدست بیاورد، در مساله دخانیات و اینها هم همین است در دخانیات و این چیزها الان سیگار کشیدن بعنوان یک ضرر جدی از نظر بهداشت مطرح است و ضرری که منتهی خب ضرر، ضرر آنی نیست ولی خب ضرری است که هم خودش فی حد نفسه موجب ضرر است و هم برای پیدا شدن ضررهای دیگر این مقدمه و بسترِ لازم را فراهم می‌کند، برای این مسائل دیگر برای سرطان و امثال ذلک و اینها که سیگار این چیز را فراهم می‌کند خب وقتی که اینطور باشد خب حکم شرعی که همان مساله حرمت غیرعقلائیه است حرمت امری که موجب ضرر هست این هم برایش طبعاً مترتب می‌شود این نیازی به دلیل خاص و اینها ندارد.

تلمیذ: الکل را نجس می‌دانید؟

استاد: الکل بله اگر مایع بالاصاله باشد

تلمیذ: پس اسکار دلیل حرمتش نیست؟

استاد: خیر، حالا یکی مست نمی‌شود سیستمش یک طوری است که مست نمی‌شود!!

تلمیذ: الکل صنعتی چطور؟

استاد: آنها مایع بالاصاله نیستند بلکه از چوب است.

تلمیذ: آن الکلی که برای تزریق استفاده می کنند نجس است؟

استاد: اگر از انگور و اینها باشد بله، ولی اگر نباشد خیر، البته الکل تزریقات الکلش از انگور است.

تلمیذ: الکلی که برای استفاده ما هست بیشتر از چغندر قند است، ماده ای هست در چغندر بنام مَلاس که از آن استفاده می کنند.

استاد: یعنی شیره اش را می کشند؟

تلمیذ: شیره اش را می کشند بعد آنچه که باقی می ماند تفاله اش را ...، الکلی که در ایران تولید میشود بیشتر از چغندر قند است یعنی خیلی ارزانتر از الکلهای دیگر است. بیشترش هم صادر می‌شود.

استاد: علی‌کل‌حال آن مایع چغندر را می کشند یا تفاله‌اش را؟

تلمیذ: تفاله اش را استفاده می کنند.

استاد: مایعش را شکر می‌کنند؟

تلمیذ: احتمال دارد آب به آن اضافه شود.

استاد: آب و این چیزها دلیل نیست.

تلمیذ: چغندر حالت خمیر مانند دارد، مایع نیست آن حالت سیالیت را ندارد.

استاد: بله آنها را نمی‌توانیم بگوییم نجس است با این کیفیت نجس نیستند،

تلمیذ: در زمان مرحوم آقا شما نظرتان در مورد ادکلن نجاست بود؟

استاد: ایشان که بطور کلی الکل را نجس می‌دانستند یعنی مسأله برگشتش به، البته من هم صحبت کرده بودم راجع به این قضیه، همان تخمیر را حکم مایع به آن می‌کردند من به ایشان اینطور می‌گفتم: اینکه مایع بالاصاله بودن، این مایع بالاصاله آن تخمیر و مراتب بعدی و تغییر و تحولات بعدی نیست، چون بالاخره هرچه باشد تبدیل به مایع می‌شود، سنگ را که الکل نمی‌کنند، این مایعی که فعلًا هست بالاخره این مایع باید یک مراتبی را بگذراند تا اینکه مایع بشود، این دلیلی که آمده که مایع بالاصاله بودن به خود اصل برمی‌گردد که اصل این و آن منشائی که این دارد آیا آن منشاء، منشاء مایع بوده یا غیرمایع؟

تلمیذ: از حضرت عالی نقل شده که تا ٦ درصد الکل در مشروبات الکلی جایز می دانید؟

استاد: من ٦ درصد نگفتم، گفتم ٢ الی ٣ درصد همین ٢ الی ٣ درصدی که مال همین ماء الشعیر هست ٦ درصد را یک مقداری بیشتر کردند!!.

تلمیذ: نان هم همین مقدار دارد.

استاد: بله همه چیز هست توی خیلی چیزها،

الان این بیلیارد و این چیزهایی که هست در اینجا، در دنیا عنوان قمار دارد، در دنیا این حالت را دارد لذا این حکم حرمت هم برایش مترتب است.

تلمیذ: اگر موضوع له آن قمار باشد، از آن حالت ورزشی بودنش خارج بشود مثلًا بعد از چهل سال، پنجاه سال عنوانش عوض بشود.

استاد: بله اگر بطور کلی تغییر پیدا کند دیگر الان روی حساب قمار کسی بیلیارد نکند، می‌شود یک چیز عادی که این مفهوم آن عنوانی، دیگر از او سلب شده خب این هم می‌شود یک بازی مثل بازیهای دیگر مثل فوتبال.

تلمیذ: ولی آنکه در روایت تصریح شده مثل شطرنج

استاد: شطرنج بله، شطرنج را کاریش نمی‌شود کرد.

تلمیذ: ولو اینکه ذاتش خارج بشود از عنوان قمار.

استاد: اصلًا شطرنج نفس لعب با او حرام است، نه جنبه قماری، اصلا جنبه قمار ندارد، حالا قمار هم که هست،

تلمیذ: عرف را عرف عام باید گرفت یا اینکه عرف ایران.

استاد: نخیر عرف، عرف ایران نیست، عرف، عرف دنیا است، مساله یک شهر و ده نیست، نه نه این اشتباه نشود آنی که ملاک شارع است، شارع به یک ترتّب عنوان کار دارد و آن عنوان هم یک مساله تکوینی است نه اعتباری چه ما بخواهیم چه نخواهیم این عنوانی که الان روی این قضیه مترتب است، این عنوان یک مساله‌ای است که در اعتبار معتبِر قرار ندارد و به دست معتبِر نیست، این بر اثر یک تغییر و تحول اجتماعی در روند تعاملی است که با این عنوان انجام می‌دهد بر آن اساس است آن تغییر و تحول اجتماعی اثرگذار در این تحول است نه اینکه اعتبار معتبِر که در یک جا، در یک شهری این عنوان را از آن بردارد او می‌تواند عنوان را از این فعل خودش به عنوان قضیه شخصیه بردارد ولی به عنوان یک قضیه حقیقیه که آن جنبه تحقق موضوع، خارجاً آن حکم رفته روی آن عنوان قماریتی که بر این است آن، یک وقتی شارع می‌گوید اگر بازی را بعنوان قمار انجام بدهی این می‌شود حرام همین والیبال و فوتبالی که الان حلال هست بعنوان قمار حرام می‌شود، در اینجا خود نفس لعب در اینجا اشکال ندارد، ولی این عنوانی که به آن بار می‌شود این را داخل در تحت همان قضیه حقیقیه می‌کند و این حرمت به آن بار می‌شود، آن عنوان نداشته باشد صرف ورزش باشد و اینها اشکال ندارد، یک وقتی شارع می‌آید حکم را می‌برد روی نه قمار کردن خارج، می‌برد روی آن مفهومی که عرف آن مفهوم را برایش حمل می‌کند بر اساس تعلق آن مفهوم، این موضوع هم محکوم به همین حکم خواهد شد، بر اساس تعلق آن مفهوم، آن مفهوم دیگر در اختیار معتبِر نیست، شما ساز را بگیرید و ببرید در منزلتان و استفاده از ساز نکنید، باز خرید و فروش آن حرام است، شارع نیامده ساز را بعنوان اینکه این، یعنی دو عنوان در اینجا وجود دارد یکی عنوان حرمت استفاده از یک شیئی که موجب بروز و ظهور ساز دارد، شما فرض بکنید حتی یک کدو را بردارید، حکایات داریم می‌گویند رفت کدو را برداشت فارابی دو تا نخ به آن آویزان کرد و شروع کرد زدن، حالا کدو که دیگر ساز نیست کدو را خورشت می‌کنند و می‌خورند، حالا شما کدو را بردارید به نیت اینکه بخواهید این راتبدیل به ساز بکنید این معامله باطل است.

تلمیذ: این کدوها را خشکش می کنند از توی آن ساز در می آورند مثل این قلیان که از کدو درست می کنند.

استاد: اصلًا من شنیدم که خشک کردن هم ندارد همان کدویی که وسطش خالی است آن اصلًا خودش از آلات هست، اتفاقاً در آلات موسیقی باستان و قدیم و یک همچنین چیزی جزء آلات موسیقی بود من خودم دیدم یکی از آلات موسیقی‌شان همین کدو را نخ‌هایی از آن رد می‌کردند ولی حالا نه، همین کدو را انسان بردارد بجای اینکه بردارد و بیاید این استفاده را بکند حرام می‌شود، حالا فرض کنید هندوانه را مردم بیایند این کار را بکنند باز همین است، خربزه را بکند هرچیزی این دیگر بسته به ذوق و ابتکار سرکار دارد، که

این ذوق خلاق شما چگونه از این نعمات الهی استفاده بهینه کند!، به این قضیه برمی‌گردد، این داخل در تحت حرمت می‌شود حالا اگر این مساله یکی و مسأله دیگر اینکه حالا اگر یک آلتی بشود آلت قمار این دیگر با آن استعمال ساز دوتا می‌شود، دیگر این قضیه با او فرق می‌کند خود این آلت و وسیله یک مفهومی برایش مترتب می‌شود بعضی‌ها هستند توی منازلشان با اینکه اهل ساز نیستند برای دکور ساز می‌گیرند و آویزان می‌کنند، چطور اینکه من شنیدم خیلی از منازلی که درست می‌کنند در این منازل جایی برای مشروب هم درست می‌کنند، این خانه این طبقه جایی هم برای مشروب داشته باشد درست می‌کنند حالا بر فرض هم چیزی گیرش نیاید که آنجا بگذارد ولی همین درست کردن اینجا حرام می شود و چیزی هم در آن نیست، همین سنگ و همین گچ حرام می‌شود و پولی که معمار برای این مقدار گرفته حرام است، اکلش حرام است همین مقدار و آن شخصی که آجر داده برای همین جا داده، همه اینها می‌شود چی؟ می‌شود حرام همین قسمت حرام می‌شود، مثل اینکه رسم هست یک جایی برای دکور کتابخانه درست می کنند حالا طرف اندازه خر هم نمی‌فهمد، ولیکن یک جایی برای کتابخانه درست می کند، کتابخانه خودش دکور است، عرض کردم خدمتتان که مرحوم آقا در همان زمان سابق ما با ایشان رفته بودیم کتابخانه شمس در ناصرخسرو کتابهای قدیمی را می‌آورد و آدم واردی بود به کتاب، یک روز ما نشسته بودیم و یک آدمی آمد، تقریبا یک کمی مسن هم بود و خیلی خلاصه رفت و یک مدتی نشست و یک چند تا کتاب گرفت، دیدیم یارو برایش کتابها را آورد، ما نگاه به قیافه‌اش می‌کردیم این ژستی که گرفته با این طرز صحبتی که می‌کند این دو با هم نمی‌خورد، اینها با هم تناسب ندارند بعد یک دفعه گذشت و یک دفعه دیدیم که ـ ما هم رفته بودیم توی نخ این، کوچک بودیم، هفت یا هشت سالم بود ـ یک دفعه دیدم که می‌گوید یک کتابی که جلدش سبز رنگ باشد و به این قدر باشد و این قدر ندارید آن آقای مسئولش آمد و رفت و گشت و یک دانه کتاب برداشت و داد به او، مرحوم آقا زد زیر خنده و سرشان پایین و یارو وقتی که رفت گفت بابا این هر یک ماه دو ماهی اینجا پیدایش می‌شود، می‌آید از همین کتابهای رنگارنگ می‌خرد و حساب پولش را هم نمی‌کند که این چقدر است گفت ما بهش می‌دهیم بعد از یکی دو ماه پیدایش می‌شود یک مقدار کتاب می‌خرد، یک دفعه می آید می گوید: کتاب قرمز بده، قرمز می‌خواهم، این دفعه آمده سبزش گرفته، حالا دفعه دیگر نمی‌دانم صورتی و سیاه این هم دکور است، این هم جزء ساختمان و چیزها حساب می‌شود، همین سازی را که ا لان می‌خرند و به دیوارشان آویزان می‌کنند، با اینکه ممکن است سالها بگذرد و دست نگذارند و گرد و خاک هم بگیرد این عمل حرام می‌شود، این آلتی است که عنوان محرم رویش است، گرچه به عنوان قشنگی، قشنگی که اشکال ندارد، آدم می‌خواهد یک چیز قشنگ بگیرد، حالا به جای اینکه یک تابلو قشنگ آویزان کند، یک ساز می‌گذارد هم قشنگ است و هم یک چیز جدید است، نه این نمی‌شود این حرام است، چون این وسیله‌ای است که الان عنوان حرمت را از خودش سلب نکرده، تا نگاه بکنی

ا ساز است، این ساز است اینکه می‌گوییم این ساز است این چی شد؟ این با خودش مفهوم حرمت را هم آورد، مفهوم عدم جواز بیع را هم آورد، گرچه می‌گوید خدایا من در عمرم به این حتی دست نزدم، فقط آن خادم می‌آید این را تمیز می‌کند، حتی دست من هم به این نخورده، اینکه این را خریدی و آوردی در خانه‌ات و از همین باب است مجسمه‌ها، این مجسمه‌های که هست در منازل همه اینها حرام است و همه اینها موجب کدورات است، حالا گرچه مثلًا نظر، نظر مجسمه آوردن نباشد، ولی همین نفس وجود، عنوانی که این مجسمه پیدا کرده که شارع حکم حرمت کرده بر صنعت و بر بیع و در حفظ، این حکم در همین‌جا سرایت دارد و اتفاقاً این از آن مواردی است که در همان زمان هم بوده، نه اینکه اختصاص داشته باشد بر اینکه معبودی باشد و اینها که خیلی‌ها دارند در منازلشان، بودائی‌ها و گاوپرست‌ها مجسمه‌های گاو را در خانه‌شان می‌برند، نفس آن وجود این مجسمه یک اثری دارد که بر اساس آن اثر، شارع حکم حرمت کرده و آن با تغییر و تبدلات احوال از بین نمی‌رود، آن به حال خودش باقی است.

تلمیذ: شطرنج هم به همین شکل است یعنی یک اثر خاصی روی نفس می گذارد؟

استاد: بله

تلمیذ: علتش چیست؟

استاد: خود شطرنج فی حد نفسه یک تاثیر خیلی سوئی در نفس دارد و نفس را از نظر جنبه ربطی خودش اصلًا بطور کلی این را سلب می‌کند و متوجه آن جنبه مادی می‌کند، کسی که شطرنج بازی می‌کند کم‌کم نفسش از آن حالت جنبه ربطی خودش برمی‌گردد و متحول می‌شود و جامد می‌شود، آن فکر و نفس و اینها روی این ماده و مادیات جامد می‌شود، چطور اینکه شما فرض بکنید می‌گویند بازار نروید، رفتن در بازار کراهت دارد، شما همین که از بازار رد می‌شوید، سر و صدای دکان ها را می‌شنوید، این دارد معامله می‌کند، این دارد چانه می‌زند، آن قیمت بالا می‌دهد، آن دعوا می کند، آن داد می‌زند حسن آقا بیا آن جنس را، همین که رد می‌شوید، از آن طرف بازار در بیاید می‌بینید حالتان عوض شد، مگر اینکه این گوشتان را بچسبانید اینطوری بکنید، کله‌تان پایین باشد به شرطی که پیشانی‌تان به جایی نخورد، همین بروید بروید جلو دربیایید تازه حالا آن هم هوایش بگیرد، ولی اگر بروید و وارد بازار بشوید و در بیاید، می‌بینید حالتان با قبل از بازار فرق کرده، این یک تفاوت است، این همان کراهت است، که انسان اگر کاری در بازار نداشته باشد، برای چی برود؟! مگر اینکه کاری داشته باشد، آن یک مطلب دیگر است که بخواهد بخاطر کاری برود انجام بدهد و برگردد، همین جهت را انسان در یک همچنین حالا شدیدش بکنید تا برسد به اینجا، جاهایی که انسان در آن جاها دنیا را زیاد می‌بیند این خواهی و نخواهی تاثیرش را در نفس احساس می‌کند، مساله شطرنج یک حالتی دارد که اصلًا بطور کلی برای انسان حالت یک خمودی می‌آورد نسبت به وضعیت خودش و می‌گویند اصلًا موجب بیماریهایی

هم می‌شود، از نظر روانی موجب خیلی بیماریهای مختلفی می‌شود، کسانی که مدمن با این شطرنج هستند، منتهی خصوص شطرنج اینطور است، در چیزهایی دیگر می‌گویند اینطور نیست این شطرنج بخصوص این یک همچنین مساله‌ای دارد.

تلمیذ: حالا یک ایرانی با آن قهرمانان روسیه مسابقه گذاشتند چهل هزار دلار جایزه به او بدهند مسابقه شطرنج که هر کدام برنده شد این مبلغ را جایزه ببرد.

استاد: دولت جایزه می دهد؟ این بیت المال نیست؟ آن کسی که الان دارد می‌رود این کار را انجام می‌دهد به نیت چه این کار را انجام می‌دهد؟ به نیت اینکه جایزه را ببرد، اینکه قمار است.

تلمیذ: در ایران برگزار می‌شود، بین قهرمان شطرنج ایران و قهرمان جهان بنام کارپف است، در طهران برگزار می شود.

استاد: این چیزها دیگر به عقل ما نمی رسد!.

تلمیذ: راجع به اهدء عضو که طرف مرگ مغزی هست با این اعضاء، دیگری جانش نجات پیدا می کند نظر حضرت عالی چیست؟

استاد: در مرگ مغزی هنوز حکم میت روی آن بار نمی‌شود، هنوز روح به بدن تعلق دارد، لذا جایز نیست تا وقتی که روح قطع علقه بالکلیه از بدن نکرده باشد، حکم حی نسبت به این تلقی می‌شود و در آوردن اجزاء و اینها طبعاً حرام است، بله به مجرد اینکه قطع علقه شد آن وقت اشکالی ندارد.

تلمیذ: دیگر مثله شدن صدق نمی کند؟

استاد: بله دیگر صدق نمی کند.

تلمیذ: آیا صحیح است که قرنیه را استثناء کرده‌اید؟

استاد: قرنیه تا شش ساعت بعد از قطع اکسیژن از مغز هم زنده است، نه استثناء نیست، ولی خودش نسبت به سایر اعضاء فرق می‌کند برای سایر اعضاء حتماً باید قلب کار کند، قطعاً نبایستی که مرده، مرده باشد، می‌شود حالا فرض کنید که در کُما و این چیزها باشد ولی باز بالاخره این کلیه آن حیات خودش را از دست نداده، قلب می‌زند، ولو اینکه با پمپاژ و اینها، اما اگر که مرگ پیدا بشود دیگر پیوند می‌گویند فایده‌ای ندارد، از آن نظر می گویند، حالا اگر به جایی رسیدند که فرض کنید حتی بعد از فوت هم بتوانند دوباره این اجزا را احیاء کنند خب آن مساله دیگری است ولی نسبت به قرنیه حکم همان است خود قرنیه زنده است.

تلمیذ: با توجه به اینکه قرنیه را از بانک قرنیه می‌گیرند لازم است که انسان تحقیق کند که این قرنیه بعد از مرگ بوده یا قبل از مرگ؟

استاد: نه دیگر آن تحقیق نمی‌خواهد.

تلمیذ: بانک قرنیه هست که دو سه سالی است تأسیس شده، بعد از اینکه مرگ پیش می آید، نه مرگ مغزی.

استاد: مثلًا تصادفات و اینها

تلمیذ: بانک قرنیه از آنجا می آورد ولی کلیه تا شش ساعت بعد امکان پذیر هست.

استاد: کلیه اینطوری هست؟

تلمیذ: بله کلیه دیرتر از بین می رود.

تلمیذ: اهداء اعضاء از فرد زنده چگونه هست؟

استاد: نمی شود، جایز نیست.

تلمیذ: یکی از کلیه ها می گویند اضافی است؟

استاد: چه کسی می گوید اضافی است. جگر هم می‌گویند سه چهارمش اضافی است، یک چهارمش کافی است، پس ما برویم جگر را در بیاوریم، تقسیم کنیم، قصابی هست؟، شُش هم یک دانه‌اش اضافی است، بعضی‌ها هستند با یک نصف شُش دارند نفس می‌کشند بیچاره‌ها.

آنچه که اضافی است، آن مغز است!!، آن اضافی است در این دوره و زمانه بقیه چیزها اضافی نیست.

تلمیذ: ... ...

استاد: آن عقلا که در دنیا این مساله را می‌گویند، آنها حکم روی خود موضوع فی حد نفسه در وعاء اعتبار انسانی رفته، نه بلحاظ آن ملیت خاص یا تدین خاص، یعنی وقتی که فرض کنید، یک همچنین مساله‌ای را عقلا می‌گویند جنبه شرعیتش در مسیر را لحاظ نکردند یا در یهود را لحاظ نکردند، در استناد به فعل انسانی، این مساله مورد ملاحظه قرار گرفته، تعدّی به دیگران که عقلا او را مزمت می‌کنند، این به یهودیت و مسیحیت کار ندارد، هرچه که موجب تعدی به حقوق به دیگران است، این فی حد نفسه از نظر عُرف عقلائی بدون ملاحظه شرع خاص چیست؟ مذموم است، حالا این تعدّی مصادیقی دارد، یک وقتی تعدی، تعدی جانی است، یک وقتی تعدی مالی است، یک وقتی تعدی نسبت به مال است، یک وقتی تعدی نسبت به حیثیت و آبروی شخص است، که اصلًا جنبه مالی ندارد، یک وقتی تعدی تعدی حقوقی است، تعدی، تعدی حقوق است شخص یک کارخانه دارد اینها هم نمی‌روند در کارخانه‌اش را ببندند، نمی‌روند این کار را بکنند، وقتی که می‌خواهد برود در کارخانه جلویش را می‌گیرند، هی می‌گوید بابا شما به من تعدی کردی می‌گویند ما تعدی نکردیم کارخانه‌ات بسته است، فقط این را می‌گیردنش می‌اندازد در کارخانه و کارخانه تعطیل می‌شود خب این تعدی به حق است، یا یک شخصی را می‌گیرند نمی‌گذارند حرکت کند می‌گویند ما که تو را نمی‌زنیم و کاریت نداریم، فقط نمی‌گذاریم راه بروی، این اشکال دارد، همینطور هرچیزی که در این تعدی نسبت به حق،

حقی که یک فرد در محدوده اختیار خودش آن حد را برای خودش محفوظ نگه می‌دارد، آن چیست؟ مثلا فرض کنید که ماشین پارک کردن جلوی درب منزل یک شخص، این الان یک حقی است که مال این فرد است، نسبت به منزل و حریم خودش، کسی که می‌خواهد ماشین را پارک کند، ماشین را که در منزل نمی‌برد، کنار منزل پارک می‌کند و همین مقدار تعدّی نسبت به حق تلقی می‌شود، کسی که جلوی درب گاراژ پارک کند و صاحب خانه نتواند ماشین را از گاراژ بیرون بیاورد، این تعدّی نسبت به حق تلقی می‌شود، حالا اگر یک کسی بگوید در دین شما این حرفها است و در دین ما این حرفها نیست این حرفها قابل پذیرش نیست، اینها چیزهایی است که شارع بنا را بر همین سیره قرار داده، لازم نیست از طرف شارع بیاید، وقتی که سمره‌بن‌جندب[1] در منزل آن انصاری نخلی دارد، شارع حق استفاده از این نخل را به مالک داده است، شما می‌توانید از این نخل استفاده کنی، و به او رسیدگی کنی و حرس کنی، بیایی آب بدهی، رسیدگی کنی این حق استفاده از او، به آن فرد انصاری می‌گوید تو نمی‌توانی جلوی حق این را از دسترسی به مال خودش بگیری مگر بگویی این منزل، منزل من است بالاخره این شجره هم در منزل من غرس شده است و در محدوده من است شارع می‌گوید به میزان این شجره، حق تو نسبت به تمامیت ارض تقلیل پیدا کرده، در اینجا دو حق است، یکی حق مختصر و یک حق بیشتر ولی به این هم می‌گوید برای استفاده از حقت به حق او نباید تجاوز کنی حدش را چه کسی تعیین می‌کند؟ حدش را عرف تعیین می‌کند، آقا هر روز دیگر نمی‌توانی بیایی، هفته‌ای یک دفعه بیاید، البته این هفته‌ای یک دفعه را دیگر پیغمبر نگفته که آقا من تعیین می‌کنم، جعل می‌کنم، استفاده از حقت را هفته‌ای یکبار آن هم یک ساعت، نه این حق را خود عرف تعیین می‌کند، یک درخت است بیش از یک هفته، دو هفته هم نیاز به بررسی ندارد، همین قدر که نگاه بکنی و ببینی وضعش چطور است و خشیکده و بروی شاخه‌اش را بزنی، دو هفته‌ای یکبار کفایت می‌کند، یک ساعتی این را داشته باشی حالا اگر این از آن میزانی که عرف تعیین کرده بیاید تخطی کند، در این صورت با حق آن شخص تزاحم پیدا می‌کند، اخطار اول، اخطار دوم، اخطار سوم بعد می‌گویند آقا بلند شو برو اصلًا بکن بینداز جلویش، این که می‌گوید بکن یعنی چی؟ یعنی درخت خشک می‌شود، نخل را دربیاورند یعنی خشک می‌شود می‌گوید درخت خشک بشود ولی به حق آن مثلًا تعدّی نشود، الان چون تعدی شده در این صورت نمی‌شود صبر کرد، حالا اگر فرض بکنید من باب مثال قضیه عکس بود، یعنی این آدم سمره بن جندب این صاحب‌خانه شد، این آدم عوضی که رفت لامذهب، صدها حدیث بر ضد امیرالمؤمنین تحویل معاویه داد، ایشان و ابوهریره و از اینها همیشه در تاریخ بودند، همیشه بودند، خواب درست می‌کردند، معجزه درست می‌کردند، نمی‌دانم روایت درست می‌کردند مردم را گول می‌زدند، همیشه

[1] کافی ج ۵ ص ۲۹۲

بودند بله این قضیه ابن ملجم و قضیه ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ وَ اللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ﴾[1] مال این سمره است ابوهریره با آن همه چیزش مثل سمره اینقدر قصی و مکدر و فلان نبود، چقدر آدم کشت، چقدر زنا کرد، سمره از فرمانداران معاویه بود، این که برود حدیث راجع به امیرالمؤمنین جعل کند، فردا می‌شود فرماندار معاویه و هرکاری هم می‌کند، حالا این قضیه عکس بود یعنی اگر آن صاحب بُستان سمره بود و آن انصاری صاحب درخت بود، هر وقت می‌خواست بیاید نمی‌گذاشت که وارد خانه بشود، در این صورت پیغمبر چه می‌گفت؟ می‌گفت می‌توانی درش را بشکنی و وارد بشوی به میزانی که عرف تعیین کرده است به درختت سر بزنی اگر مساله عکس می‌شد، یعنی در اینجا شکستن در که حرام است چه می‌شود؟ حلال می‌شود.

[1] سوره بقره «۲» آیه ۲۰۷